



روز بنیانگذاری دانشگاه تهران : رضاشاه کبیر لوحه ساختمان را بدل خـساک میسپارد

دانشگاه تهران

کی و از کجا سرچشمه گرفت ؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجید موقرن

گوئیا از دیرزمان خوی دانش خواهی در خون پاک ایرانی آمیخته بوده است : هنگامیکه بر گفته‌های نغز و پر مغز اشوزردشت که زمان اوراتا ۶۰۰ سال پیش از میلاد بر شمرده اند دیده افکنیم درمیابیم که اندرزهای ارزنده و سوز و گداز و نیازهای جانپرو را و با اهورامزدا یکی و بی‌همتا از اندیشه برخاسته که از دانش پر مایه بهره فراوان داشته ، و نیز پی‌میبریم که بمردمانی بازگوشده که ناچار آنان نیز بنوبت خود پایه دانشان بسی بالا بوده تا بیاری خرد پاک یارای دریافت اینگونه گفتگوهای بسیار بلند را داشته و بکار بسته باشند . پس از گذشت هزاران سال و فرا رسیدن مردم «عصر اتم و الکترونیک» با تردید میپرسیم که در میان هزاران دانشگاه‌های مجهز و صدها هزار دانشیاران و استادان و فیلسوفان و خردمندان ، کدام دانشمند

را میتوان یافت که بتواند همپایه با سرودهای روانبخش «گاتاها» سخن راند و رازهای نهانی را بنمایاند و آدمیان را بیاگاهاند؟ پس بناچار باید جستجو شد که ایران بیگمان از دیرزمان از سازمانهای دانشگاهی و فرهنگ پروری بهره‌مند بوده و بخردان و دانشمندانش بدانش پروری و فرهنگ گسترتری سرگرم بوده‌اند.

نخستین باری که در جهان نشانه‌هایی از دانشگامی یا بیم سازمان «هکمتان» است که در زمان مادها در همدان برقرار و استوار بوده. گویند این هکمتان که بمفهوم امر و زحکم مرکز تحقیقات و تجسس علمی راداشته و متشکل از یکصد تن کارمند پیوسته بوده از دانشمندان بنام و این شمار یکصد تنی همیشه استوار و پایدار بوده باین معنی که هر گاه يك تن از آنان در میگذشت بیدرنگ دانشمند دیگری بجای او مینشست. «هکمت» بر وزن حکمت است، گمان میرود که پسوند «آن» علامت جمع باشد و از اینرو شاید واژه حکمت از همین هکمت آمده باشد، و به تعبیر دیگر: پسوند «تان» همان دان است که جایگاه را امیر ساندما نند دان در «نمکدان». باین تعبیر «هکمدان» جایگاه هکمت یا حکمت میشود یعنی «دانشگاه».

بهر تقدیر، ما میدانیم که هکمتان جایگاه دانش یا دانشگاه بوده که پیوسته بی‌کم و کاست یکصد تن از بزرگترین دانشمندان زمان خود در آنجا ب تحقیقات و مطالعات و تتبعات علمی سرگرم بوده‌اند و چون از جمله کارهای پژوهشی که برعهده داشته‌اند تحقیق در «واژه‌شناسی» بوده، پس میتوان گفت که این هکمتان هم وظیفه دانشگاهی و هم فرهنگستانی را انجام میداده.

البته در زمان هخامنشیان هم بایستی سازمانهای فرهنگی پیشرفته برپا میبوده، زیرا هر چند همه گنجینه گرانبهای نوشته‌های زمان هخامنشیان که متضمن گونه گونه دانشهای دینی و دنیوی بوده بدست اسکندر کجستک نابود شد و همه نامه‌های گرامی و ارجمند پیوسته موجود در دو کتا بخانه بزرگ؛ با خشم و کین توزی و آتش بیدادگری و نادانی بسوزانید، از سنگنبشته‌هایی که هنوز بر سینه کوهها بجای مانده بخوبی میتوان پی برد که اینگونه گفته‌ها و نوشته‌ها از مغزهایی برون تراویده که روشن بفرغ دانش بوده.

اساساً آثار باشکوهی مانند ویرانه‌های پاسارگاد و تخت جمشید که از زمان هخامنشیان بر صفحه روزگار باقی و برقرار مانده باز باقی گویا گواهی میدهند که تمدن و فرهنگ و دانش در ایران آن زمان و حتی هنوز دیرتر از آن زمان بحد اعلای ترقی رسیده بود. مسلماً مردمی باید از علوم ریاضی و هندسه و معماری و شاخه‌های تابعه آنها بهره‌مند باشند تا بتوانند چنان شاهکارهای هنرهای زیبا را پدیدار سازند. البته میدانیم که فرهنگ «خلق الساعه» نیست بلکه بامر و ردهور بوجود میآید، پس ملت ارجمند ایرانی میبایستی حتی پیش از فرارسیدن زمان شاهنشاهی هخامنشیان پایه دانششان در سطح بالا قرار داشته باشد تا چنان میراث پسران را بفرزندان خود داده باشند و بتوانند اینگونه هنر نماییها بکنند: خود واژه «هندسه» از داندازه آمده یعنی بانیری علم اندازه گیری و معیار شناسی و ریاضی دانی است که بتوان ساختمانهای بزرگ و زیبا و مجلل را بوجود آورد. ملتی که در آن زمان چنین مهندسان ماهری را پروراند و تربیت کرده باشد باید از دانشکده‌های مهندسی و معماری و هنری بهره‌مند بوده باشد. مگر ممکن است که بدون داشتن دانشگاه بتوان از وجود چنین دانشمندان و هنروران و حسابگران و ریاضی دانان

بهره‌مند بود؟ چند ملت را می‌شناسید که یادگارهایی از دوران باستان هم‌ردیف با بزرگی و زیبایی تخت جمشید دارا باشند. پس از گذشت ۲۵ قرن که دانش آدمی تاجایی پیش رفته که آسمان خراش یکصد و دواشکوبه پدیدار می‌سازد و آنرا «امپایر استیت بیلدینگ» مینامد، سازندگان همین غولهای مهندسی چون به تخت جمشید گام نهند و دیده بر خرابه‌های داریوش و خشایارشا دوزند ناچارانگشت تحیر و استحسان بدنندان گیرند و برداش و فرهنگ و هنر نیاکان ما آفرین فرستند. مگر هنرمندی مهندسان و دانشمندان و پیکر تراشان ایران کهن بهمین سرستونها و پلکانها و درود یوارها محدود بوده؟ ظروف زرین و سیمین و مجسمه‌هایی از برنز و مرمر و سنگ و نقوش پارچه‌های زربفت و لباسهای مرصع بگونه گوه‌های گرانبها و دیگر مظاهر تمدن و فرهنگ که بر سینه کوه‌ها باقی و برقرار مانده گواهی میدهند که در ایران باستان حجاران و نقاشان و پیکر تراشان و زرگران و طراحان و دیگر هنرمندان تربیت میشده که ناچار در آموزشگاه‌ها هنرستانها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌های خود را فرامیگرفتند.

فرهنگ را دو عامل بکار است: آموزش و پرورش. آنچه را که تا اینجا از هنرها بر شمردیم فراورد جنبه‌های آموزشی بوده‌اند و اما عامل پرورشی که سهم بزرگتری در پیدایش فرهنگها دارد یعنی در حقیقت سازنده و پردازنده اصلی تمدنهاست بنوبت خود همزمان با عوامل آموزشی بحد اعلا رعایت میشده. این عوامل پرورشی را بایستی در تعالیم عالی اخلاقی اشور زردشت جستجو کرد که پیش از این مکرر با آنها اشاره کرده‌ایم.

واکنش این عامل دوم که رکن رکن فرهنگ هخامنشیان بوده در طرز رفتار و رفتار شاهنشاهان و نوع کردارشان بویژه هنگام پیروزی بر سایر ملتها مانند لیدیان و بابلیان و مصریان بخوبی نمودار است. و همه آنها گواه گویا برین راستی است که این کشور گشایان از نعمت دانش بهره فراوان داشته‌اند و با مردمی سخن رانده‌اند که از فرهنگی پیشرفته نصیب وافی و شافی داشته و گفته‌های اخلاقی را نیکو در مییافتند و بکار میبستند. گزنفون مورخ شهیر یونانی در کتاب «سیر و پدی» یا کورشنامه درباره روش آموزش و پرورش کوروش بویژه نسبت بخود کوروش چنین میگوید:

«کوروش موافق آئین پارسی تربیت شد و این آئین موافق صلاح عمومی بود، و حال آنکه در اغلب ممالک بآن اهمیت نمی‌دهند».

اکثر دول اجازه می‌دهند، که هر کس هر طور خواهد. اولاد خود را تربیت کند و بزرگتران چنانکه بخواهند رفتار کنند، با این شرایط که از دزدی، غارت، داخل شدن بعنف در منزل دیگری، ضرب، زنا، و عدم اطاعت بکار گزاران دولت اجتناب ورزند و الامجازات میشوند ولی قوانین پارسی ساعی است که شخص را از ابتداء از عمل بد یا شرم آور بازدارد. و برای رسیدن بمقصود این تربیت، مثلا در نزد آنها جایی است موسوم به الوتربیا Eleuthera قصرشاهی و سایر انبیه دولتی اینجاست.

برای تجار باقال و قبل و امتعه آنها جاهای دیگر معین شده، تا قال و مقال آنها مخل تربیتی که زبینه تربیت است نشود.

جائی که درحوالی این ابنیه واقع است بچهارقسمت تقسیم شده. یکی برای کودکان است، دیگری برای نوجوانان، سومی برای مردان، چهارمی برای کسانیکه دیگر نمی‌توانند اسلحه بگیرند.

موافق قانون باید هر يك از این قسمت‌ها، درمحل خود حاضر شود. کودکان و مردان درطلیعه صبح، پیرمردان درروزهای معین وقتی که بتوانند ولی جوانان هرشب دراطراف ابنیه با اسلحه می‌خوابند. بطوریکه استثناء فقط برای کسانی است که زن دارند و بآنها قبلاً امر نشده که حاضر شوند.

باوجود این، غیبت زیاد نکوهیده است عده‌ی روسای شعب دوازده است زیرا درپارس دوازده طایفه وجود دارد.

برای تربیت کودکان از میان پیرمردان کسانی را انتخاب می‌کنند که بتوانند اخلاق آنانرا نیکوتر کنند.

برای نوجوانان از میان مردان کسانی را که نیز بتوانند این وظیفه را انجام دهد. و برای مردان اشخاصی را که بتوانند آنها را برای اطاعت از احکام و دستورات حکومت آماده‌تر کنند.

بالاخره روساء پیرمردان هم از میان خود آنها انتخاب شده‌اند و اینها نظارت دارند که زیردستان وظایف خودشانرا انجام دهند.

چیزهائی که برای هر سن مقرر است شایان توصیف می‌باشند تا معلوم باشد چه وسائلی درپارس برای پرورش هموطنان ممتاز بکار می‌برند.

کودکان بدستان می‌روند تا خواندن را فراگیرند، سرپرست آنها بیشتر روز را با اجرای عدالت مشغول است زیرا بین کودکان هم اتهام بدزدی، چپ، فریفتن، دشنام دادن و سایر تقصیرات روی می‌دهد و اگر ثابت شد مجازات می‌یابد و نیز مجازات کسانی که تهمت زده‌اند.

يك تقصیر هم که سرچشمه تمام کینه‌های مردم نسبت بیکدیگر است و برسدگی محول می‌شود، این تقصیر «حق‌نشاسی» است.

وقتی که می‌بینند کودکی می‌توانست حق شناس باشد و این وظیفه را بجا نیاورده او را سخت تنبیه می‌کنند زیرا عقیده دارند که حق‌ناشناس بخدایان، والدین، وطن و دوستان خود اعتنا ندارد. و نیز گمان می‌کنند که حق‌ناشناسی رفیق بی‌حیائی است، واقعاً چنین است زیرا عدم جلوگیری از این صفت رهنمای مطمئنی است بهر چیزی که شرم آور باشد.

آنها بکودکان می‌آموزند که بمیان روی‌خو کنند و چیزی که آنها را در این راه تشویق می‌کند این است:

که هم‌روزه می‌بیند خود بزرگتران هم میانه روهستند.

آنها بکودکان می‌آموزند که مطیع رؤسا باشند، و این تربیت مؤثر است.

زیرا کودکان می‌بینند که بزرگتران هم فرمان بردارند، آنها تعلیم می‌کنند که در خوردن و آشامیدن باید منظم بود. چیزی که آنها را باطاعت عادت می‌دهد. این است که می‌بیند

بزرگتران فقط با اجازه مریبان خود غذایی خوردند، کودکان در نزد مادرانشان غذایی خوردند، وقت غذا را مریب معین می‌کند و صرف غذا با اجازه او بعمل می‌آید. غذای عمده آنها نان و بولاغوتی است که از خانه می‌آورند و فنجانی دارند که با آن از رودخانه آب می‌آشامند می‌آموزند که چگونه تیر و زوین اندازند. این است تربیت کودکان از زمان تولد تا سن ۱۶ یا ۱۷ سالگی پس از آن در طبقه نوجوانان داخل میشوند، طرز تربیت نوجوانان چنین است در مدت ده سال از زمانی که از کودکی بیرون آمده‌اند آنها در اطراف ابنیه دولتی برای حفظ امنیت و برای عمل کردن بمیان روی می‌خواهند. در این سن جوانان به نظارت مخصوص احتیاج دارند. روزها، آنها خودشان را با اختیار مریب می‌گذارند و او در موارد مقتضی آنان را بکارهای عام‌المنفعه می‌گمارد یا اگر لازم باشد آنها در اطراف ابنیه دولتی می‌مانند - وقتی که شاه برای شکار بیرون می‌آید. و این کار در هر ماه چند دفعه روی میدهد. پاسبانان را با خود بشکار میبرد. اشخاصی که همراه او می‌روند، باید این اسلحه‌ها را دارا باشند:

يك كمان، يك تركش، شمشیری درغلاف با يك تبر، سپری که از تر که بید بافته، دوزوین که یکی را انداخته و دیگری را باید در دست داشته باشند اگر باریکها شکار را ورزش عمومی می‌دانند و اگر شاه در اس شکار چیان چنانکه بچنگی می‌رود حرکت می‌کند از این جهت است که آنان شکار را آموزشگاه حقیقی جنگ می‌پندارند و اقامه‌هم چنین است. شکار می‌آموزد که صبح برخیزند در سرما و گرما، بردبار باشند، راه بروند، بدون، بچیان از هر طرف که بیاید تیر اندازند و زوین افکنند چه غالباً وقتی که انسان يك حیوان قوی را در جلو خود می‌بیند و وحش آمادگی بیشتری پیدامی‌کند زیرا درین وقت لازم است که شکارچی ضربتی بچیان وارد آورد، یا خود را از حمله او ایمن بدارد و ازین رو کمتر چیزی است که در شکار باشد که در جنگ نباشد.

گذشته از این هافنون برابری در برابر قانون را می‌آموزند و بعقیده پاریسها هر چه موافق قوانین است عدالت است و قانون اندازه را تعیین می‌کند نه هوا و هوس.

از آنجائیکه شاهنشاهان هخامنشی هم‌دانش پرورود هم‌دادگر و دانش گستر بوده‌اند چون تا بمصر دست یافتند و مصر نیز بخشی از بیست و دو استان تابعه ایران شده از يك سو بر آن شدند که ترعه سوئز را بکشایند تا راه دریائی و کشتیرانی ایران را تا دورترین دریا گسترش دهند و با داد و ستد کالا بر درآمده‌گانی بیافزایند و سطح زندگی مردم را از پاریسی و غیر پاریسی بالا برند، و از دگر سوی از روی روش آموزش متداول در ایران در مصر هم دانشگاه گشودند تا همپایه با پیشرفتهای بازرگانی و اجتماعی دانش را نیز گسترش دهند. پس با پیروی از روش برگزیده آموزشی ایران باستان سازمانهای فرهنگی مصر را پایه‌گذاری کردند و مصریان را بفرافرا گرفتن دانش تشویق و ترغیب فرمودند.

چون بزمان شاهنشاهی اشکانیان میرسیم یعنی پس از آنکه اسکندر سبکسر گنجینه‌های گرانبهای فرهنگ و تمدن ایران باستان را تا توانست از روی کینه‌توزی بتاراج داد و نابود ساخت، اشکانیان بودند که باقتضای غیرت و حمیت ایرانی در صد دزنده کردن فرهنگ باستان برآمدند، به پیروی از «هکمتان» سازمان «مغستان» یا «مهستان» را بوجود آوردند. هر چند

مغستان بیشتر جنبه دینی داشت ولی در عین حال بسایر رشته‌های دانش نیز توجه داشتند: در حقیقت مغستان نیز حکم مرکز تحقیقات علمی را پیدا کرد و در آن روزگار کهن از این مرکز بود که فروغ دانش برپهنه ایران پرتو می‌افکند.

اما هنگامیکه بزمان ساسانیان میرسیم نشانه‌هایی بدست می‌آوریم که سازمانهای دانشگاهی در قلمرو شاهنشاهی ایران از پنداره راستی می‌پیوندند. در اینجا نیازی نیست که در اثبات وجود و چگونگی سازمان دانشگاه گندیشاپور سخن برانیم زیرا آنقدر در متون تاریخ، گواه هست که ما را از این کاری نیاز میکند، مضافاً بر اینکه در این باره مکرر در همین ماهنامه بتفصیل گفتگو شده و باز هم بجای خود گفته خواهد شد.

بنابراین ایران در میان اقوان این ویژگی را دارد که از روزگار آن کهن بهره‌مند از دانش دانشگاه و سازمانهای هنری و فرهنگی دینوی و علوم دینی بوده، اما:

روزگار است آنکه عزت دهد که خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد آن ایران ارجمند، با آنهمه پیشینه درخشان و دانش تابان فرمان‌گردش روزگار آن دستخوش فرازونشیبهای سهمگین شد تا آن زمان که سده گذشته فرا رسید و سیر تمدنی سر نوشت این کشور که سال با آخرین نقطه قوس نزول و تیره روزی رسید. برای دانستن نمونه‌هایی چند از این انحطاط و سیر قهقرائی در اواخر سده گذشته رجوع شود بسلسله مقالاتی که در زیر عنوان «ایران چه بود چه شد؟» در شماره‌های ۲ و ۳ ماهنامه مهر سال جاری درج شده است. البته چون ملتی پس از سپری شدن روزگار آن سرافرازی، گرفتار سختی و بدبختی گردد، بهمان نسبت و مناسبت فرهنگش هم به پستی می‌گراید. بنا بر این در برابر این اوضاع و احوال نامساعد است که فرهنگ در این روزگار بحرانی بطوری دستخوش انحطاط شد که ملاً با جیها جای استادان و مکتب‌خانه‌ها جای دانشگاه‌ها را گرفتند. تنها رشته از تحصیلات عالی که زنده مانده بود علوم قدیمه بود که در مدارس بروش کهنه و بزبان بیگانه یعنی تازی تدریس میشد و پیش از همه علوم شرعیات مورد توجه قرار گرفت.

علت عمده این تحول در سده گذشته گسترش استعمار و استثمار اروپائیان در آسیا و آفریقا و نیروی روزافزون این سودجویان و یغماگران و مداخلات ناروا و بد فرجام آنان در کلیه شئون مردم خاور زمین بود. هر چند ایران بسر نوشت شوم هند و پاکستان در نیامد و مستقیماً بزیر یوغ استعمار کشیده نشد اما از واکنشهای ناشی از این استعمارگری در امان نماند. استعمارگران در پیشرفت مقاصد پلید خود به سه اسلحه برنده متوسل میشدند: گسترش فقر و فساد و نادانی، در سده گذشته که بازار استعمار گرم بود کارگزاران فریبکار استعمارگران موجب اصلی شیوع جهل و فقر و فساد در خاور زمین بودند. ایران هم از این مصیبت برکنار نبود. از اینجهت بود که فرهنگ ایران بسویژه در اواسط سده گذشته به ادنی درجه انحطاط رسیده بود: دوره دوره ملاً با جیها بود، مدرسه بروش نوین هیچ وجود نداشت، اساساً تعلیم و تربیت نویسن را تحریم کرده بودند: چه جنجالها بر سر بقیه در صفحه ۲۶۵